



## تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

| مقرر     | حجت الاسلام قادر بریسم                                                                                                                            | جلسه | ۲۲ | تاریخ | ۱۴۰۳ / ۰۸ / ۲۱ |
|----------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------|----|-------|----------------|
| عنوان ۱  | فقه الزکاة الخاص                                                                                                                                  |      |    |       |                |
| عنوان ۲  | زکات الأموال                                                                                                                                      |      |    |       |                |
| عنوان ۳  | شرایط وجوب زکات الأموال                                                                                                                           |      |    |       |                |
| عنوان ۴  | فروع شروط وجوب زکات                                                                                                                               |      |    |       |                |
| عنوان ۵  | فرع اول: استحباب اخراج زکات از مال صبی توسط ولی شرعی                                                                                              |      |    |       |                |
| عنوان ۶  | ادله فرع اول<br>صحیحه زراره و محمد بن مسلم<br>موثقه ابوبصیر                                                                                       |      |    |       |                |
| عنوان ۷  | وجه جمع دو روایت                                                                                                                                  |      |    |       |                |
| عنوان ۸  | نظر آیت الله خوئی درباره جمع عرفی<br>رد استاد <small>رحمته الله</small> بر کلام آیت الله خوئی                                                     |      |    |       |                |
| عنوان ۹  | ملاک جمع عرفی                                                                                                                                     |      |    |       |                |
| عنوان ۱۰ | روایات استعمال کلمه واجب در امر مستحب<br>صحیحه عبدالله بن مغیره<br>صحیحه حسین بن خالد<br>روایت عبدالله بن سنان<br>صحیحه زراره<br>روایت سعد الجلاب |      |    |       |                |

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

### درآمد بحث

بحث ما در فروع مترتب بر شرط خامس، یعنی شرط تمکن از تصرف بود. گفتیم که مرحوم صاحب عروه، بعد از بیان شروط وجوب زکات و در انتهای این شروط، فروعی را به طور کلی بر این بحث مترتب کرده و مورد بحث قرار داده است. فرع اول این است که «یستحب للولی الشرعی إخراج الزکاة فی غلات غیر البالغ یتیمًا کان أو لا ذکرًا کان أو أنثی دون النقدین و فی

استحباب إخراجها من مواشیه إشكال و الأحوط الترك<sup>۱</sup> گرچه در محل خود گفتیم که بر مال صبی زکاتی واجب نیست، زیرا او بالغ نیست و زکات بر مال غیربالغ واجب نمی باشد، اما اگر این غیربالغ غله ای داشته باشد که نصاب زکات را دارا باشد، يستحب اخراج زکات از مال صبی. در اینجا بحث بعدی ما این است که چه کسی باید این اخراج را انجام دهد. به هر حال، ولی او باید این کار را انجام دهد. این استحباب اخراج زکات از غلات صبی، مطلبی است که صاحب عروه به آن فتوا داده و عده زیادی از فقها نیز همین نظر را دارند.

### دلایل استحباب اخراج زکات از غلات صبی توسط ولی شرعی

دلیل بر این مطلب را نیز بیان کردیم و امروز دوباره آن را مطرح می کنیم، زیرا احتیاج به تفصیل دارد که در روز گذشته به آن پرداختیم. دلیل بر این مطلب، جمع بین دو روایت است.

### صحیحہ مسلم و زرارہ

یک روایت، روایت صحیحہ محمد بن مسلم و زرارہ است که درباره غلات صبی و زکات مال صبی می فرماید:  
و عنه عن أبيه عن حماد عن حريز عن زرارۃ و محمد بن مسلم أنهما قالا:

«لَيْسَ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ فِي الدِّينِ وَالْمَالِ الصَّامِتِ شَيْءٌ فَأَمَّا الْغَلَّتْ فَعَلَيْهَا الصَّدَقَةُ وَاجِبَةٌ»<sup>۲</sup>.

ظهور این روایت این است که زکات غلات صبی واجب است.

### موثقه أبي بصير

از طرفی، روایت دیگری داریم که موثقه ابو بصیر است که چنین آمده است:  
عن حماد عن حريز عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سمعه يقول:

«لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ وَلَيْسَ عَلَيْهِ صَلَاةٌ وَلَيْسَ عَلَى جَمِيعِ غَلَّتِهِ مِنْ نَحْلِ أَوْ زَرْعٍ أَوْ غَلٍّ زَكَاةٌ وَإِنْ بَلَغَ الْيَتِيمُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ لِمَا مَضَى زَكَاةٌ وَلَا عَلَيْهِ لِمَا يَسْتَقْبِلُ حَتَّى يُدْرِكَ فَإِذَا أَدْرَكَ كَانَتْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ وَاحِدَةٌ وَكَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ مَا عَلَى غَيْرِهِ مِنَ النَّاسِ»<sup>۳</sup>.

این روایت به وضوح بیان می کند که در غله صبی زکاتی واجب نیست. ظاهر این روایت با صحیحہ زرارہ و محمد بن مسلم منافات دارد، اما ما معتقدیم که در اینجا وجه جمعی وجود دارد.

### وجه جمع دو روایت

وجه جمع این است که ما آن «واجبه» را در صحیحہ زرارہ و محمد بن مسلم بر استحباب حمل کنیم؛ به گونه ای که می توان گفت استحباب مؤکد است. این «واجبه» دلالت بر استحباب دارد و بنابراین، با موثقه ابو بصیر که می گوید در چیزی از غلات صبی زکاتی نیست، منافاتی ندارد؛ یعنی زکاتی واجب نیست. در جایی که می فرماید «فيه زكاة»، منظور زکات استحبابی است.

۱. العروة الوثقى (المحشى)، ج ۴، ص: ۱۰.

۲. وسائل الشيعة؛ كتاب الزكاة، ابواب من تجب عليه الزكاة، ب ۱، ح ۲.

۳. همان؛ ح ۱۱.

## نظر آیت الله خویی درباره جمع عرفی

این نظر را مرحوم سید الاستاد خویی رحمته الله رد کرده‌اند. حاصل مطلب ایشان این است که در اینجا تناقض یا تضاد بین این دو کلام وجود دارد. یکی می‌گوید «ثابت» و دیگری می‌گوید «لیس بثابت». عبارت «علیها الصدقة واجبة» به معنای این است که زکات ثابت است، در حالیکه عبارت «لیس علی غلات الصبی زكاة» به معنای این است که زکات ثابت نیست. در اینجا دیگر جای جمع نیست، زیرا وقتی دو کلام را کنار هم بگذاریم، عرف می‌گوید این با آن منافات دارد و این دو با یکدیگر نمی‌خوانند.

جمع عرفی جایی است که وقتی دو کلام را کنار هم بگذاریم، عرف بگوید که این دو به هم می‌خورند، اما باید این را این‌گونه تفسیر کرد و این را به گونه‌ای حمل کرد که عرف تضاد بین دو کلام را نبیند. اما اگر عرف بین دو کلام تضاد ببیند و بگوید اگر یکی راست باشد، دیگری باید دروغ باشد و بالعکس، در این صورت، دیگر جای جمع عرفی نیست. در اینجا تعارض وجود دارد و هر دو تساقط می‌کنند و باید به سراغ عمومات فوقانی برویم. عمومات فوقانی شامل ادله عموم و جوب زکات می‌باشد.

فرمایش ایشان این است که می‌فرماید:

«إذ لو كانت صحيحة زرارة ومحمد بن مسلم متضمنة للأمر بالزكاة بمثل قوله: «زكاة» لآتجه حينئذ رفع اليد عن ظهور الأمر في الوجوب بقريظة الرواية الأخرى الصريحة في الترخيص في الترك، فيُجمع بالحمل على الاستحباب. ولكن الوارد فيها هكذا: «عليها الصدقة واجبة» أي ثابتة كما لا يبعد وقد تضمنت موثقة أبي بصير: أنه ليس على غلاته زكاة، أي ليست بثابتة. ومن الواضح أن هذين الكلامين أعني قولنا: الزكاة ثابتة، والزكاة غير ثابتة متهافتان، بل لا يبعد أن يكون من أظهر أفراد التعارض كما لا يخفى»<sup>۱</sup>.

اگر این صحیح‌ه متضمن امر به زکات بود، آن‌گاه روایت صحیح‌ه محمد بن مسلم که می‌گوید «علیها الصدقة واجبة»، اگر به این شکل نبود و به جای آن می‌گفت «زكاة»، به معنای امر به زکات بود. در این صورت، گفتیم که امر ظهور در وجوب دارد، اما قابل حمل بر استحباب نیز هست. در این حالت، اگر یک روایت دیگر می‌گفت که «لا تزكاة»، می‌توانستیم بگوییم این دو با هم قابل جمع هستند؛ «لا تزكاة» به معنای این است که زکات واجب نیست و «زكاة» به معنای این است که زکات مستحب است.

اما روایات مذکور به این شکل نیستند و به صورت امر نیامده‌اند. یکی می‌گوید «ثابتة» و دیگری می‌گوید «لیس بثابتة». ایشان می‌فرمایند: «إذ لو كانت صحيحة زرارة ومحمد بن مسلم متضمنة للأمر بالزكاة بمثل قوله: «زكاة»، در این صورت، رفع ید از ظهور امر در وجوب به دلیل روایت دیگر که صریح در ترخیص در ترک است، امکان‌پذیر می‌شود و می‌توان آن را بر استحباب حمل کرد. اما آنچه در این روایات آمده، چنین نیست؛ زیرا «علیها الصدقة واجبة» به معنای ثابت بودن زکات است - همان‌طور که بعید نیست - و در عین حال، موثقة ابوبصیر بیان می‌کند که «لیس علی غلاته زكاة»؛ یعنی زکات ثابت نیست.

بنابراین، یکی می‌گوید «ثابتة» و دیگری می‌گوید «لیس بثابتة» و بین این دو تضاد وجود دارد و در اینجا جای جمع عرفی نیست. و واضح است که این دو کلام - یعنی «زکات ثابت است» و «زکات ثابت نیست» - متهافت هستند و به نظر می‌رسد که از بارزترین مصادیق تعارض به شمار می‌آیند، همان‌طور که پنهان نیست.

### رد استاد رحمته الله علیه بر کلام آیت الله خویی

بنابراین، بر اساس فرمایش سیدنا الاستاد خویی، جای جمع عرفی وجود ندارد. ما این کلام را قویاً رد می‌کنیم. ما معتقدیم که ملاک جمع عرفی، قرینیت است؛ به این معنا که یک کلام در عرف باید به عنوان قرینه‌ای بر کلام دیگر محسوب شود تا بتواند مفسر آن باشد. به عبارت دیگر، قابلیت این را داشته باشد که مفسر آن گردد. همین که قابلیت تفسیر وجود داشته باشد، جمع عرفی پیش می‌آید.

### ملاک جمع عرفی

ملاک جمع عرفی، قرینیت و مفسریت است. وقتی ما در لسان شارع مکرراً و در موارد متعددی می‌بینیم که کلمه «وجوب» یا واژه‌ای نزدیک به آن، مانند «فرض»، در مستحب به کار رفته است، نشان می‌دهد که کلمه «واجب» نص در وجوب به معنای الزام نیست. البته این کلمه ظهور در وجوب به معنای الزام دارد، اما می‌تواند مراد از وجوب، استحباب باشد.

همان‌طور که در بسیاری از موارد، فقها این کار را کرده‌اند که با وجود اینکه کلمه «واجبة» به کار رفته است، اما چون دلیل دیگری وجود داشته که بیان می‌کند این واجب نیست، گفته‌اند که پس این «واجب» به معنای مستحب است. حالا ما چند مورد را بررسی می‌کنیم که در تمام این موارد مستحباتی وجود دارد که به دلیل وجود روایت و دلیل بر نفی وجوب، کلمه «واجب» را بر استحباب حمل کرده‌اند، یا کلمه «فرض» را با اینکه «فرض» ظهور در وجوب دارد، بر استحباب حمل کرده‌اند. موارد متعددی در این زمینه وجود دارد.

### پرسشگر: ...

**معظم له:** همان‌طور که در جاهای دیگر لفظ «واجب» آمده و نص نیست، اینجا هم این‌گونه است. در اینجا نیز شاهد داریم. موثق ابوبصیر که می‌فرماید «لیس فی غلاته زکاة»، این قرینه‌ای است برای اینکه آنجایی که گفته «فعليه الصدقة واجبة»، دلالت بر استحباب دارد. مانند موارد دیگر، مثلاً در غسل جمعه، ما بارها نصوص متعددی داریم که می‌گویند «غسل الجمعة واجب است»، اما مشهور یا اجماع فقها بر این است که واجب به معنای الزام نیست، بلکه مستحب است. چرا؟ زیرا دلیل دیگری داریم که بیان می‌کند غسل جمعه واجب نیست و می‌توانی غسل جمعه را انجام ندهی. خب، آنجا چطور توانستیم «واجب» را بر استحباب حمل کنیم؟ چون دلیل داریم که در آنجا مراد از وجوب الزام نیست. بنابراین، اینجا هم همان‌گونه است. مثلاً فرض کنید صحیح زرارہ از ابی جعفر علیه السلام که می‌فرماید:

«الْغُسْلُ وَاجِبٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ»<sup>۱</sup>.

از این صریح‌تر؟ شما که می‌گویید واجب نص در وجوب است، اینجا چه می‌گویید؟

پرسشگر: ...

**معظم له:** عیب ندارد، اینجا هم همین طور است. صحیحۀ محمد بن مسلم و زرارہ می فرماید: «علیها الصدقة واجبة» و در موثقۀ ابوبصیر می فرماید: «لیس بواجب». عین همان فرضی که آنجا هست، اینجا هم وجود دارد و هیچ فرقی ندارد. در جایی می فرماید واجب است و در دلیل دیگر می فرماید واجب نیست، سپس متوجه می شویم که واجب یعنی استحباب یا استحباب مؤکد. همان طور که آنجا روایت هست بر عدم وجوب و لذا ما «غسل واجب» را بر استحباب حمل کردیم، اینجا هم همان است؛ زکات واجب نیست.

## روایات استعمال کلمۀ واجب در امر مستحب

### صحیحۀ عبدالله بن مغیرہ

همچنین، صحیحۀ عبدالله بن مغیرہ (که آنقدر گفته اند مُغیرہ که در ذهنمان هست که بگوییم مُغیرہ، در حالیکه درستش مُغیرہ است) از ابوالحسن الرضا علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«سَأَلْتُهُ عَنِ الْغُسْلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَقَالَ: وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ ذَكَرٍ أَوْ أُتِيَ عَبْدٌ أَوْ حُرٌّ»<sup>۱</sup>.

چقدر این روایت قوی است؟! این نیز صحیحہ است.

### صحیحۀ حسین بن خالد

در صحیحۀ حسین بن خالد آمده است که گفت:

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عليه السلام كَيْفَ صَارَ غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَاجِبًا؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ صَلَاةَ الْفَرِيضَةِ بِصَلَاةِ النَّافِلَةِ وَأَمَرَ صِيَامَ الْفَرِيضَةِ بِصِيَامِ النَّافِلَةِ وَأَمَرَ وُضُوءَ النَّافِلَةِ بِغُسْلِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ مَا كَانَ فِي ذَلِكَ مِنْ سَهْوٍ أَوْ تَقْصِيرٍ أَوْ نِسْيَانٍ أَوْ نُقْصَانٍ»<sup>۲</sup>.

این سائل، واجب بودن را مفروغ عنه می گیرد و حضرت هم حرفش را رد نمی کند که بگوید نه، واجب نیست. حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ صَلَاةَ الْفَرِيضَةِ بِصَلَاةِ النَّافِلَةِ» و تا آنجا ادامه داد که «وَأَمَرَ وُضُوءَ النَّافِلَةِ بِغُسْلِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ». این نشان می دهد که حضرت واجب بودن غسل جمعه را نفی نکرده است، که این امر نشان می دهد کلمۀ «واجب» در مستحب مؤکد به کار می رود و این کاملاً عادی است.

غیر از این، در همین مسأله غسل جمعه، روایات متعددی داریم که در آنها همین عبارت «واجب» به کار رفته است.

پرسشگر: ...

**معظم له:** باید هم این گونه باشد، وقتی چیزی بسیار مهم باشد، حتی اگر مستحب باشد، اما مستحب ویژه ای است که به خاطر همین اهمیت گفته می شود که واجب است.

پرسشگر: ...

۱. همان؛ ح ۳.

۲. همان؛ ح ۷.

**معظم له:** چون ما روایات دیگری داریم که وجوب غسل جمعه را نفی کرده است. بنابراین، همان چیزی که در آنجا می‌گوییم که این «واجب» یعنی استحباب مؤکد، حالا اینجا هم همان طور است.

### روایت عبدالله بن سنان

حالا این یک مورد، مورد دیگر روایاتی است که در بعضی از نوافل وارد شده است، مانند: علی بن حاتم عن القاسم بن محمد عن حمدان بن حسین عن حسین بن الولید عن عبدالله بن حماد عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

«قُلْتُ لِأَيِّ عِلَّةٍ أُوجِبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَلَاةَ الزَّوَالِ ثَمَانٍ قَبْلَ الظُّهْرِ وَثَمَانٍ قَبْلَ الْعَصْرِ... قَالَ لِتَأْكِيدِ الْفَرَائِضِ...»<sup>۱</sup>.

حضرت در جواب، رد نمی‌کند که چرا گفته‌ای «اوجب رسول الله» در مورد نافله ظهر و عصر واژه «اوجب» به کار رفته و حضرت هم رد نمی‌کند. حضرت در جوابش می‌فرماید: «لِتَأْكِيدِ الْفَرَائِضِ». حالا جوابش مفصل است، اما خلاصه‌اش این است که «لِتَأْكِيدِ الْفَرَائِضِ»؛ یعنی اوجب نافله الظهر والعصر لتأكيد الفرائض. از خود این عبارت «لِتَأْكِيدِ الْفَرَائِضِ» معلوم می‌شود که این خود فریضه نیست، اما برای تأکید فرائض، این را شارع مطلوب قرار داده است. **پرسشگر:** ...

**معظم له:** اینکه سؤال می‌کند «لأی علة اوجب»، به وجوب مطلق اشاره دارد و به شخص خاصی از وجوب اشاره نمی‌کند.

**ادامه پرسشگر:** ...

**معظم له:** نه، آن مورد معلوم است که نکته‌اش چیست. نکته‌اش این است که این رواج پیدا نکند که تأخیر نماز شب و قضای نماز شب برای همیشه عادت شود. همچنین درباره «وتر» با اینکه همه می‌دانند که صلاة الوتر واجب نیست.

### صحیحه زرارہ

در صحیحه زرارہ از ابی جعفر علیه السلام آمده است که فرمود:

عن محمد بن حسین عن جعفر بن بشیر عن عبید بن زرارہ عن ابیه عن ابی جعفر علیه السلام قال:

«الْوُتْرُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ علیه السلام وَاجِبٌ وَهُوَ وَتْرُ اللَّيْلِ وَالْمَغْرِبِ وَتْرُ النَّهَارِ»<sup>۲</sup>.

ما یک وتر الیللی داریم که همان نماز وتر است و شامل سه رکعت می‌شود؛ دو رکعت شفع و یک رکعت تک که به آن وتر گفته می‌شود. در مجموع، «وتر» به این نماز اطلاق می‌شود.

حضرت می‌فرماید: «فی کتاب علی علیه السلام واجب» و واژه «واجب» به کار رفته است، با اینکه ما می‌دانیم که واجب نیست. همچنین روایات دیگری هم آمده که ائمه علیهم السلام طبق شرایطی گاهی نماز نافله را نمی‌خواندند. این نشان می‌دهد که حتی اگر در برخی روایات واژه «واجب» به کار رفته باشد، این به معنای الزام و وجوب در تمام حالات نیست و می‌تواند به معنای تأکید بر اهمیت آن عمل باشد.

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الصلاة، أبواب الاعداد الفرائض، ب ۱۳، ح ۲۱.

۲. همان؛ ب ۲۴، ح ۴.

## روایت سعد الجلاب

همچنین روایت دیگری که شیخ طوسی روایت می کند،

محمد بن الحسن یاسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى عن محمد بن عيسى عن الحسين بن علي بن يقطين عن محمد بن الفضيل الكوفي عن سعد أبي عمرو الجلاب قال:

«قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام رَكْعَتَا الْفَجْرِ تَفُوتُنِي أَفَأَصَلِّيْهَا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ لِمَ فَرِيضَةٌ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم سَنَهَا فَمَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَهُوَ قَرَضٌ»<sup>۱</sup>.

در این روایت، سائل می پرسد که گاهی رکعت های نافله فجر از من فوت می شود و نمی توانم آن را در وقتش انجام دهم. آیا قضا کردن آن را انجام بدهم؟ حضرت می فرماید بله. سپس سائل می پرسد: برای چه؟ این نکته جالب است که در روایات ما، اصحاب معمولاً از علت ها سؤال می کردند و به تفصیل می پرداختند. او می پرسد: مگر فريضة است که آن را قضا کنم؟ مگر واجب است؟ ما می دانیم که نمازهای واجب اگر فوت شد، باید قضا شوند. بنابراین، اینکه می فرماید رکعت فجر هم قضا دارد، آیا به این دلیل است که فريضة است؟

حضرت در پاسخ می فرماید: «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم سَنَهَا فَمَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَهُوَ قَرَضٌ». در اینجا کلمه «فرض» به کار رفته است، با اینکه این سنت است و واجب نیست. این عبارت «فرض» برای آن به کار رفته است.

حالا در جاهای دیگر نیز موارد مشابهی وجود دارد و ما نخواستیم همه موارد را بیان کنیم. موارد زیادی داریم که در روایات از بعضی از افعال غیر واجبی که دلیل بر عدم وجوبشان داریم، تعبیر به «وجوب» شده است.

حال در اینجا چه می کنید؟ در این موارد، جمع می کنید بین دلیلی که می گوید واجب است با دلیلی که می گوید واجب نیست. می گوئید این یکی که واجب است، در اینجا چون نص در وجوب به معنای الزام نیست، ظهور در وجوب دارد که قابل حمل بر مطلق المطلوبیه می شود. به عبارت دیگر، واجب است یعنی بسیار مطلوبیت دارد. مطلق المطلوبیه با استحباب هم سازگار است.

آن روایت دیگری که می گوید واجب نیست، حد مطلوبیت را نفی می کند نه مطلق المطلوبیت را که تعارض داشته باشد. بدین ترتیب، می توانیم بین این دو روایت جمع کنیم و به فهمی عمیق تر از معنای «وجوب» در این موارد برسیم.

ما به سیدنا الاستاد عرض می کنیم که اینکه شما فرمودید این دو روایت متهاافت اند، می گوئیم که «لیس بمتهافتین». زیرا یکی که می گوید «واجبة»، این نص در وجوب الزامی و وجوب به معنای الزام نیست، بلکه ظهور دارد و عین قضیه «امر» است. واقعاً تعجب آور است از یک استاد بزرگ و فقیه کبیر مانند ایشان که چنین مطلبی بفرمایند. اگر «امر» بود، و اگر «رکعة» بود و یک دلیل دیگر می آمد که می گفت واجب نیست، در آن صورت قابل جمع بود.

اما مثلاً «ثابتة» و «غیر ثابتة» نیامده که تعارض و تهافت داشته باشد. در مؤثقة ابوبصیر هم آمده که «لیس فی غلات الصبي زكاة». در این روایت، «غیر ثابتة» هم نیامده که بگوئید مثلاً «ثابتة» و «غیر ثابتة» تهافت دارد. یک دلیل گفته «فعليها الصدقة واجبة» و دلیل دیگر گفته «لیس فی غلات الصبي زكاة». قطعاً این «لیس» نص در این است که وجوب ندارد، اما این طور نیست که منافاتی با ثبوت مطلوبیت مطلق داشته باشد.

آن روایت زرارہ و محمد بن مسلم نص در اصل مطلوبیت است، یعنی «یریدہ الشارع». اما نص در وجوب به معنای الزام نیست. آن یکی نص در عدم الزام است. بنابراین، ظاهر این را بر نص دیگری حمل می‌کنیم و نص آن را مقدم می‌داریم که در نتیجه قرینیت پیدا می‌کند. ملاک، قرینیت است.

ملاک در جمع عرفی، قرینیت است. ملاک در جمع عرفی این نیست که مثلاً یکی بگوید «واجبة» و دیگری بگوید که مثلاً «مطلوب» یا یکی امر کند و دیگری بگوید «لیس بواجب». اگر ما امر داشتیم «زکة» و بعد روایت دیگری می‌گفت «لیس بواجب»، در آنجا چطور جمع می‌کردید؟ جمعش نه به خاطر این است که این امر است و دیگری نفی وجوب می‌کند، بلکه به خاطر قرینیت است.

اگر یکی بگوید «زکة» و دیگری بگوید «لیست الزکاة واجبة فیه»، این قرینه آن یکی می‌شود که در آنجا که گفتیم «زکة»، مراد از «زکة»، زکات واجب نیست. اینجا هم عین همان است. یک روایت آمده و گفته «واجبة» و یک روایت دیگر که موثقه ابوبصیر باشد گفته که نه، چنین زکاتی واجب و الزامی نیست و می‌گوید «لیس فی غلات الصبی زکاة».

اگر یک متکلمی در ابتدا بگوید که «الزکاة فی غلات الصبی واجبة» و سپس بگوید که «لیس فیها زکاة»، اگر این دو عبارت را کنار هم بگذارند به نحوی که از متکلم واحد صادر شده باشد، عرف می‌گوید که منظور این متکلم این است که در جایی که گفته «واجبة»، اگر بداند که واژه «واجب» در معنی مطلق المطلوییه هم به کار برده می‌شود، این مطلب قابل فهم است. به عبارت دیگر، وقتی یک متکلمی از کلمه «واجبة» کراراً مطلوبیت مطلق یا مطلق المطلوییه را اراده می‌کند، اگر در جایی بگوید «واجبة» و در جای دیگر بگوید «لیس فی غلات الصبی زکاة»، این دو عبارت قابل جمع هستند.

مرادش از «لیس فی غلات الصبی زکاة» این است که می‌خواهد نفی وجوب کند، نه اینکه نفی کل مطلوبیت را نماید. زیرا آن یکی می‌گوید «واجبة»، یعنی می‌خواهد مطلق مطلوبیت را اثبات کند و لذا قرینیت پیدا می‌کند.

این قضیه عیناً در جاهای دیگر نیز صادق است. شما در جاهای دیگر چه می‌کنید؟ در غسل جمعه چه می‌کنید؟ در وتر چه می‌کنید؟ حتی در زکات، یا در روایات زیادی داریم که در مسأله «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» آمده است. این حق للسرائل و المحروم غیر از زکات و خمس و غیر از این اتفاقات واجبه است. باید هر کسی یا هفتگی یا ماهانه پولی را جدا کند برای سائل و محروم و این واجب است. چند روایت داریم که این اتفاق واجب است.

درحالیکه در این مورد کدام فقیه فتوای به وجوب داده است؟ همه می‌گویند این زکات مستحب است، چون دلیل دیگری آمده و گفته که مراد از این، زکات واجبه نیست. چه فرقی دارد اینجا با آنجا؟ به قول عرب‌ها «ما عدا ممّا بدا».

حتی کلمه «فرض»، همان‌طور که کلمه «واجب» گاهی در مطلوبیت مطلق به کار برده می‌شود، منتها در مطلوبیت مؤکد، «فرض» هم گاهی این‌گونه است. اصلاً در فقه اهل سنت، فرق می‌گذارند بین «فرض» و «واجب». سنت‌های مؤکده را به کلمه «فريضة» تعبیر می‌کنند و می‌گویند «فرض» و «فريضة» با کلمه «واجب» فرق می‌کند.

حالا ما به فقه آنها کار نداریم، اما در روایات خود ما، گاهی «فرض» یا خود کلمه «واجب» در مطلوبیت مؤکد به کار رفته است؛ در مطلق المطلوییه به کار رفته و الزاماً به معنی وجوب فقهی متعارف نیست. بدین ترتیب، می‌توانیم به درک عمیق‌تری از معانی واژه‌ها و کاربردهای آنها در متون دینی برسیم.

و صلی اللہ علی محمد و آلہ الطاہرین